

# بررسی آیات شفاعت از دیدگاه فریقین\*

سیدفیاض حسین رضوی\*\*

## چکیده

حکمت شفاعت، ایجاد روزنه‌ای از امید و آرزوهاست که مورد اتفاق نظر همه فرق اسلامی است. اما در مورد اینکه چه کسانی از مؤمنان، مشمول شفاعت قرار می‌گیرند، بین آنها اختلاف نظر وجود دارد. این مقاله کوشیده است تا دیدگاه معتزله را با سایر فرق اسلامی تطبیق و نقد و بررسی نماید.

واژه‌های کلیدی: شفاعت، معتزله، شیعه، اهل سنت.

\* تاریخ دریافت: ۸۵/۰۶/۱۴

\* تاریخ تأیید: ۸۵/۰۷/۲۳

\*\* دانش‌پژوه دوره دکتری تفسیر تطبیقی مدرسه عالی امام خمینی (ره)، قم.

مرتکب گناه کبیره نشده‌اند و یا بعد از ارتکاب گناه توبه کرده‌اند. اما سایر فرق (اعم از شیعه و سنی)، با توجه به احادیث فراوان شفاعت، آن را مخصوص مرتکب گناهان کبیره می‌دانند (یعنی کسانی که گناهان بزرگی را مرتکب شده‌اند و بدون توبه از دنیا رفته‌اند). بنابراین بحث شفاعت در این نوشتار نیز در مورد همین دو دیدگاه و دلایل آنها خواهد بود.

### دیدگاهها

#### الف) دیدگاه معتزله

معتزله معتقدند که شفاعت از آن مؤمنانی است که گناهان کبیره را انجام ندادند و یا اگر هم انجام داده‌اند، بعد از توبه از دنیا رفته‌اند. شفاعت نزد آنها به معنای ترفیع درجه و ازدیاد ثواب است. آنها برای اثبات دیدگاه خود، آیاتی چند از قرآن کریم را مورد استدلال قرار می‌دهند. ما ابتدا اصل دیدگاه آنها را بیان می‌کنیم و سپس دلایل آنها را متذکر می‌شویم و بررسی می‌کنیم. قاضی عبدالجبار در این باره می‌گوید:

لاخلاف بين الأمة في أن الشفاعة ثابتة للأمة و اما الخلاف في

أنها تثبت لمن... ثم قال فعندنا أن الشفاعة للتائبين من المؤمنين.<sup>۶</sup>

و در جای دیگر می‌گوید:

...فحصل لك بهذه الجملة العلم بأن الشفاعة ثابتة للمؤمنين دون

الفساق من أهل الصلوة.<sup>۸</sup>

این دیدگاه (یعنی اختصاص شفاعت به مؤمنین غیر فاسق) بر چند اصل استوار است:

۱. مؤمن با انجام دادن گناهان کبیره از دایره ایمان خارج می‌شود، زیرا در حقیقت، در نزد معتزله عمل نقش مقوم ایمان را ایفا می‌کند و مؤمن با انجام دادن عمل بد (گناهان کبیره)، از دایره ایمان خارج می‌گردد و فاسق می‌شود و باید همانند کفار و مشرکان به جهنم برود و همیشه در آن بماند.<sup>۹</sup>

۲. خداوند به این افراد وعید (وعده عقاب) داده است و آنان که بدون توبه از دنیا رفته‌اند، باید به جزای اعمال خود برسند؛ زیرا تخلف از وعید برای خداوند جایز نیست و اگر تخلف کند دروغ گفته است (العیاذ بالله).<sup>۱۰</sup> معتزله بر اساس این دو اصل نتیجه می‌گیرند که شفاعت از آن مؤمنانی است که گناهی مرتکب نشده‌اند و یا پس از ارتکاب، پیش از مرگ توبه کرده‌اند.

### بررسی

نقد و بررسی این دو اصل گرچه از حوصله این نوشتار خارج است و بحث جداگانه‌ای

می‌طلبد، اما به طور مختصر در مورد اصل اول می‌گوییم آیات فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که نشان می‌دهد عمل، مقوم ایمان نیست، اگر چه در ازدیاد ایمان نقش مؤثری دارد. خداوند متعال در آیاتی از قرآن کریم می‌فرماید:

۱. «لَنْ أَلْزِمَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»<sup>۱۱</sup> با این توضیح که عطف، مقتضی مغایرت میان

معطوف و معطوف علیه است. اگر عمل جزو ایمان باشد، تکرار لازم می‌آید و احتمال آنکه آیه از مواردی باشد که خاص پس از عام ذکر شده باشد، نیاز به مجوز دارد.

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»<sup>۱۲</sup> در این آیه خداوند به مؤمنان فرمان

می‌دهد که تقوا پیشه کنند، یعنی فرائض را انجام دهند و از محرّمات دوری کنند و این نشان می‌دهد که ایمان در مرحله قبل مستقر بوده است.

۳. «مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»<sup>۱۳</sup> در این آیه، جمله «وهو مؤمن» حالیه است و

مقصود آن است که «هر کس در حالی که مؤمن است عمل شایسته انجام دهد...» و این نشان دهنده مغایرت ایمان با عمل است.

۴. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ اتَّقَا اللَّهَ وَاعْتَمِدُوا عَلَى الْوَالِدِ وَالْأَنْثَى بِالْإِنْتِ

فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ

اعْتَدَىٰ بِغَدَابَةٍ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۱۴</sup>

در آیه مذکور به این امر اشاره شده است که با وجود ارتکاب عمل قتل (عمدی) که از گناهان کبیره به حساب می‌آید، برای قاتل تعبیر مؤمن به کار رفته است؛ بنابراین نمی‌توان عمل را مقوم ایمان دانست.

همچنین روایاتی چند در منابع فریقین بر این مطلب تصریح دارد که ایمان غیر از عمل صالح است و عمل، نقش مقوم برای ایمان ایفا نمی‌کند. به عنوان مثال جعفر الکناسی می‌گوید:

از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: کمترین چیزی که عبد به وسیله

آن در دایره ایمان قرار می‌گیرد چیست؟ امام فرمودند: شهادت بدهد به

اینکه جز خدا معبودی نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و به

اطاعت اقرار کند و امام زمان خودش را بشناسد. هنگامی که این کار را

کرد، پس او مؤمن است.<sup>۱۵</sup>

اما در مورد اصل دوم می‌گوییم:

اولاً: تخلف از وعید (نه از وعده)، قبیح نیست، زیرا هر انسان عاقلی عفو و بخشش پس از وعید و تهدید را در شرایط خاصی نیکو می‌شمارد. اگر چنین چیزی بر خداوند متعال، زشت و ناپسند باشد، باید نزد هر عاقلی ناپسند باشد. شاید علت اینکه تخلف از وعید، قبیح نیست، در حق بودن آن است. گذشت از حق، در صورتی که بجا باشد، نیکو و پسندیده است، نه زشت و ناپسند.

أراد والتاركون الزكوة هم الظالمون فقال والكافرون للتخليط، كما قال في آخر آية الحج «ومن كفر» مكان و من لم يجمع ولأنه جعل ترك الزكوة من صفات الكفار في قوله «وويل للمشركان الذين لا يؤتون الزكاة»<sup>٢٩، ٣٨</sup>

### بررسی

به نظر می‌رسد گرچه ابتدای آیه در مورد مؤمنان است، اما ادامه آیه می‌رساند که شفاعت مورد نفی قرار گرفته، در مورد کفار و مشرکان است.

با بررسی قسمتهای مختلف آیه (قسمت «یا أيها الذین آمنوا أنفقوا مما رزقناکم»، قسمت «من قبل أن یأتی یوم لا یبغ فیہ ولا خلة ولا شفاعة» و قسمت «والکافرون هم الظالمون») روشن می‌شود که علی‌الظاهر هر کدام به مطلبی اشاره دارند. قسمت اول درباره مؤمنان و حکم انفاق (واجب یا مستحب یا هر دو) است. قسمت دوم بیانگر صفت روزی است که در آن هیچ نوع بیع، خلت و شفاعتی نیست. قسمت سوم نیز این معنا را بیان می‌کند که همانا کفار ظالم هستند. با این بررسی بی می‌بریم که شفاعت از کافران به دور است؛ زیرا اگر بگوییم هر سه قسمت آیه با هم در ارتباطند و علاوه بر معنای خاص خودشان یک مفهوم کلی را نیز می‌رسانند، در این صورت معنای آیه چنین خواهد بود (طبق تفسیری که معتزله ارائه می‌کنند): «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، انفاق کنید از آنچه به شما رزق دادیم، قبل از اینکه روزی بیاید که هیچ نوع بیع، خلت و شفاعتی (برای شما) در آن نیست. (حال اگر انفاق نکردید و کافر شدید) همانا کافران (یعنی شما که انفاق نکردید) ظالم هستند.»

این تفسیر، ترتیب منطقی ندارد، زیرا در چینش منطقی صحیح، عدم انفاق باعث ظلم به دیگران می‌شود و مثلاً برای بیان اهمیت و تغلیظ در مورد این چنین افراد می‌باید تعبیر کفر به کار می‌رفت، یعنی تعبیر این طور می‌آمد «والظالمون هم الکافرون» (یعنی حال که زکات ندادید و ظالم شدید، پس کافر هم هستید) نه اینکه «والکافرون هم الظالمون». این مطلبی است که عظامین دینار متوجه آن بوده و به درگاه خدا شکر به جا آورد و گفت: الحمد لله الذی قال «الکافرون هم الظالمون» ولم یقل «الظالمون هم الکافرون».<sup>٣٠</sup> در این صورت، استدلال مذکور به آیه درست بود و متوجه مؤمنان مرتکب کبیره نیز می‌شد. علاوه بر این، در اینجا سه سؤال اساسی مطرح است:

١. آیا عدم انفاق با وجود اعتقاد به آن، باعث کفر می‌شود؟

٢. آیا فی‌الواقع در خارج صرفاً این افراد ظالم هستند، زیرا آیه صراحتاً ظلم را در چنین

افرادی منحصر می‌داند: «والکافرون هم الظالمون»؟

٣. با توجه به اینکه بیع، خلت و شفاعت، صفت روز قیامت است و از آن نفی شده‌اند، چگونه این امور را صرفاً از مرتکبان کبیره منفی بدانیم؟  
در مورد سؤال اول باید بگوییم حتی معتزله که به آیه استدلال کرده‌اند نیز به این مطلب که مرتکب کبیره با ندادن زکات کافر شده، اعتقاد ندارند، بلکه او را در بینابین ایمان و کفر قرار می‌دهند، یعنی او را فاسق می‌نامند؛ نه کافر و نه مؤمن.

اما در مورد سؤال دوم باید بگوییم این مطلب نیز درست نیست، زیرا در علم معانی و بیان، حصر با ضمیر مفرد میان مبتدا و خبر برای بیان این مطلب است که خبر صرفاً در مبتدا یافت می‌شود، چون این صفت حقیقتاً جز در مبتدا یافت نمی‌شود و یا برای بیان این است که صفت به طور کامل و اتم در مبتدا وجود دارد؛ لذا از نظر ادبی نمی‌توان بر چنین مبتدایی عطف نمود. مثلاً نمی‌توان گفت: «زیدٌ هو الشجاع وعمرٌ»؛ چون خبر و صفت را در مبتدا محصور کرده‌ایم و دیگر معنا ندارد کسی دیگر را در انصاف این صفت با مبتدا شریک کنیم.<sup>٣١</sup> بنابراین وقتی خداوند می‌فرماید «والکافرون هم الظالمون» می‌گوییم هیچ کس صرفاً این چنین افرادی را ظالم نمی‌داند و همچنین این افراد مصداق کامل و اتم ظلم هم نیستند؛ زیرا قرآن صرفاً ظلم و شرک را مصداق اتم و اکمل ظلم معرفی می‌کند: «إنَّ الشَّرکَ لظلمٌ عظیمٌ»<sup>٣٢</sup>: «ومن أظلم ممن اقترى... وهم بالآخرة هم کافرون».<sup>٣٣</sup>

اما در مورد سؤال سوم نیز می‌گوییم: اگر نفی شفاعت، صفت آن روز است (یعنی آن روز این چنین است که شفاعتی در کار نیست)، پس چرا شما شفاعت را در خصوص مؤمنانی که گناهان کبیره انجام ندادند، پذیرفتید و صرفاً مرتکبان کبیره را محروم می‌سازید؟  
بنابراین، تفسیری که معتزله از آیه ارائه می‌دهند درست نیست. خصوصاً آنها نمی‌توانند هیچ توجیهی در مورد جمله «والکافرون هم الظالمون» ارائه کنند. قاضی عبدالجبار برعکس زمخشری متوجه این نکته بوده و لذا می‌گوید جمله «والکافرون هم الظالمون» ربطی به ماقبل ندارد و صرفاً یک مبتدا و خبر است و بس.<sup>٣٤</sup> اما این توجیه هم درست نیست؛ زیرا در این صورت جمله هیچ نقشی در مفهوم و تفسیر کلی آیه ندارد و بود و نبود آن در آیه فرقی نمی‌کند و البته این کار از خداوند حکیم به دور است.

ولی اگر بگوییم هر سه قسمت آیه با هم مرتبطاند و جمله اخیر «والکافرون هم الظالمون» را بر این مطلب قرینه بگیریم که در روز قیامت هیچ نوع شفاعتی برای کفار و مشرکان وجود ندارد، معنای آیه به هیچ مشکلی دچار نمی‌شود. این معنا را نیز می‌توان از آیات دیگر که در مورد کفار و مشرکان وجود دارد، استنباط کرد. مثلاً خداوند از قول کفار و مشرکان می‌فرماید:

طهر

«وَكُنَّا نَكْتَلِبُ يَوْمَ الدِّينِ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ فَمَا تَفْهَمُ شَفَاعَةَ الشَّافِعِينَ»<sup>۲۵</sup>؛ «قَالُوا وَهَمَّ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ... فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»<sup>۲۶</sup> و نیز می فرماید «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»<sup>۲۷</sup>.

اما در مورد ارتباط قسمت اول «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، با دو قسمت اخير بايد بگويم اين سؤالی است که مفسر بزرگ طبري متوجه آن بوده و در صدد پاسخ آن برآمده است. او در اين باره می گوید:

فإن قال قائل وكيف صرف الوعيد إلى الكفار والآية مبتدأة بذكر أهل الإيمان؟ قيل له قد تقدمها ذكر صنفين من الناس: أحدهما أهل كفر و الآخر أهل إيمان، و ذلك قوله «ولكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر»<sup>۲۸</sup> ثم عقب الله تعالى ذكره الصنفين بما ذكرهم به، يحض أهل الإيمان به على ما يقربهم إليه من النفقة في طاعته و في جهاد أعدائه من أهل الكفر به قبل مجئ اليوم الذي وصف صفته و أخبر فيه عن حال أعدائه من أهل الكفر به، إذ كان قتال أهل الكفر به في معصيته و نفاقهم في الصد عن سبيله، فقال تعالى ذكره «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا» انتم «مَّا رَزَقْنَاكُمْ» في طاعتي، إذ كان أهل الكفر بي ينفقون في معصيتي، «مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ» فيدرك أهل الكفر فيه ابتياع ما فرطوا في ابتياعه في دنياهم، «وَلَا خَلَّةٌ» لهم يومئذٍ تنصرون مني و لا شافع لهم يشفع عندي فتنتجيبهم شفاعته لهم من عقابي، وهذا يومئذٍ فعلى هم جزاءاً لهم على كفرهم، وهم الظالمون أنفسهم دوني، لأني غير ظلام لمبيدي.<sup>۲۹</sup>

بنابراین، رابطه سه قسمت آیه، بدون اینکه مشکلی متوجه آن گردد، درست می شود و در نهایت این کفار هستند که از شفاعت در روز قیامت محروم هستند.

۳. «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يَطَاعُ»<sup>۳۰</sup>.

معتزله به این آیه نیز استدلال کرده اند که شفاعت به ظالمین نمی رسد و صرفاً به مؤمنان با عمل تعلق دارد. قاضی عبدالجبار می گوید:

إن الله تعالى بين في هذه الآية أن الظالم لا يشفع له النبي ﷺ و أن الشفاعة لا تكون إلا للمؤمنين لتحصل لهم مزية في التفضل و زيادة في الدرجات مع ما يحصل له من التعظيم و الاحرام.<sup>۳۱</sup>

زمخشری نیز می گوید اگر در مورد آیه «وَلَا شَفِيعٍ يَطَاعُ» سؤال شود، می گویم:

طبري

سال هفتم - شماره ۲۵ - بهار ۱۳۸۷

۴۲

يَحْتَمِلُ أَنْ يَتَنَاوَلَ النِّفْيَ الشَّفَاعَةَ وَ الطَّاعَةَ مَعًا وَ (يَحْتَمِلُ) أَنْ يَتَنَاوَلَ الطَّاعَةَ دُونَ الشَّفَاعَةِ... فَإِنَّ قَلْتَ عَلَى أَيْ أَحْتَمِلُ يَجِبُ حَمَلُهُ؟ قَلْتَ عَلَى نَفْيِ الْأَمْرَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ الشَّفَعَاءَ هُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَأَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا يَجِبُونَ وَلَا يَرْضُونَ إِلَّا مِنْ أَحَبِّهِ اللَّهُ وَرَضِيهِ، وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَجِبُ الظَّالِمِينَ فَلَا يَجِبُونَهُمْ، وَإِذَا لَمْ يَجِبُوهُمْ لَمْ يَنْصُرُوهُمْ وَ لَمْ يَشْفَعُوا لَهُمْ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»<sup>۳۲</sup> وَقَالَ «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى»<sup>۳۳</sup> وَإِنَّ الشَّفَاعَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا فِي زِيَادَةِ التَّفَضُّلِ.<sup>۳۴</sup>

بررسی

با بررسی واژه ظلم و کاربرد آن در قرآن کریم، این نتیجه به دست می آید که خداوند انسان را صرفاً بر ظلم و شرک مؤاخذه می کند نه بر غیر آن. آری، این ظلمی است که باعث محرومیت انسان از شفاعت در روز قیامت می شود.

خداوند می فرماید «إِنَّ الشَّرْكَ لظَلْمٌ عَظِيمٌ»<sup>۳۵</sup> و نیز می فرماید «وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»<sup>۳۶</sup> و «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»<sup>۳۷</sup> هنگامی که این آیه نازل شد، اصحاب رسول خدا ﷺ محزون شدند و به رسول خدا ﷺ عرض کردند: «أَيُّنَا لَمْ يَلْبِسْ إِيمَانَهُ بِظُلْمٍ؟ فَقَالَ ﷺ لَيْسَ هُوَ كَمَا تَظُنُّونَ، إِنَّمَا هُوَ مِنْ قَوْلِ لِقْمَانَ لِابْنِهِ «يَا بَنِي لَا تَشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشَّرْكَ لظَلْمٌ عَظِيمٌ»»<sup>۳۸ ۳۹</sup>

و نیز خداوند می فرماید «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا»<sup>۴۰</sup> و می فرماید: «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيُبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ»<sup>۴۱</sup> و نیز می فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيُبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمُ كَافِرُونَ»<sup>۴۲</sup>.

این دسته از آیات در مورد کفار و مشرکان است و همچنین آیات زیر نیز در مورد کفار و مشرکان است: مثلاً خداوند از قول آنها می فرماید: «قَالُوا وَهَمَّ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَنَرِي ضَلَالًا مُبِينًا إِذْ نَسَوْنَكَ رَبَّ الْعَالَمِينَ وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمِينَ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»<sup>۴۳</sup> و نیز می فرماید «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»<sup>۴۴</sup> سیاق آیه اخير به طور واضح دلالت دارد که این آیه در مورد کفار است، زیرا ابتدای آیه در مورد مشرکان است و خداوند در آن می فرماید: «وَيُعِيدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ».

بررسی آیات شفاعت از دیدگاه فرفین

۴۳

از آیات فوق و همچنین با در نظر گرفتن این دسته از آیات: «وَإِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ مَغْفِرٌ لِّلنَّاسِ عَلِيٌّ ظَلَمَهُمْ»<sup>۵۵</sup> و «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنفُسَهُمْ لَا تَهِنُوا مِّن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذَّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»<sup>۵۶</sup> و آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ»<sup>۵۷</sup> پی می‌بریم که مقصود از ظالمین در آیه مورد بحث (ما للظالمین من حمیم ولا شفیع بطاع)، کفار و مشرکان اند که از رسیدن به شفاعت در روز قیامت محروم‌اند؛ بنابراین آیه نمی‌تواند در مورد مؤمنان ظالم باشد. علاوه بر تحلیل درونی آیات قرآن، مفسران فریقین نیز بر این مطلب اجماع دارند که منظور از آیه «ما للظالمین من حمیم ولا شفیع بطاع»، کفار و مشرکان هستند.<sup>۵۸</sup>

همچنین صرف نظر از پاسخ اول، گفته زمخشری در خصوص جمله «ولا شفیع بطاع»، مبنی بر اینکه نفی شامل شفاعت و طاعت با هم می‌شود، نیز درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا وقتی کسی می‌گوید: «و ما عندی کتاب بیاع»، از این سخن لازم نمی‌آید که او اصلاً کتابی ندارد، بلکه چیزی که از این جمله می‌فهمیم این است که او کتابی برای فروش ندارد. پس در مورد آیه هم می‌گوییم مطاع بودن شفاعت (یعنی حتمی بودن پذیرش شفاعت)، مورد نفی قرار گرفته است نه اصل شفاعت، چون در این صورت لازم می‌آید مطاع (شفیع)، فوق مطیع که خداوند باشد قرار گیرد و این درست نیست؛ چون هیچ‌کس بالاتر از خداوند کریم نیست.<sup>۵۹</sup> پس اگر خداوند شفاعت را مورد پذیرش قرار می‌دهد، صرفاً بر اساس لطف و رحمت اوست. بنابراین، آیه اصل شفاعت را انکار نمی‌کند، بلکه مطاع بودن آن را به طور حتم مورد نفی قرار می‌دهد و این مطلبی است که همه بر آن اتفاق دارند.

۴. «...ولا یشفعون إلا لمن ارتضی...»<sup>۶۰</sup>

معتزله به این آیه برای اثبات مدعای خود مبنی بر اینکه شفاعت به مؤمنان فاسق نمی‌رسد، استدلال می‌کنند، چون عمل آنها مورد رضایت پروردگار نیست. قاضی عبدالجبار می‌گوید:  
الآیه تدل علی أن الشفاعة لا تكون إلا لمن كانت طرائقه مرضیة وأن الکافر والفاسق لیسوا من أهلها.<sup>۶۱</sup>

بررسی

به نظر می‌رسد رضایت در این آیه مربوط به اصل اعتقاد و توحید است (در مقابل کفر و شرک که اصلاً مورد رضایت خداوند قرار نمی‌گیرد، چون خداوند می‌فرماید: «ولا یرضی لعباده الکفر»)<sup>۶۲</sup> به دلیل اینکه خداوند می‌فرماید: «یومئذ لاتنفع الشفاعة إلا من أذن له الرحمن ورضی له قولاً».<sup>۶۳</sup> بنا بر اینکه «من» در آیه مفعول باشد، معنای «ورضی له قولاً» همان مفاد کلمه توحید (لا

إله إلا الله) خواهد بود، که در این صورت نمی‌توان شفاعت را برای عاصیان منکر شد، چون آنها به توحید و اصول دیگر آن اعتقاد دارند. اما اگر «من» را بنا بر بدلیت مرفوع بخوانیم و شفاعت را در تقدیر بگیریم (یعنی این طور بخوانیم «لاتنفع الشفاعة إلا شفاعة من أذن له الرحمن ورضی له قولاً»)<sup>۶۴</sup>، در این صورت آیه از محل استدلال خارج است، زیرا شرط و رضایت شافع را مطرح می‌کند نه مشفوع له را.

در مورد اینکه رضایت در آیه به اصل ایمان و کلمه توحید تعلق دارد، در منابع فریقین نیز روایاتی وجود دارد. از ابن عباس در مورد آیه «إلا لمن ارتضی» روایت شده که می‌گوید: «الذین ارتضی لهم شهادة أن لا إله إلا الله».<sup>۶۵</sup> از امام رضا<sup>۶۶</sup> نیز در مورد معنای آیه «إلا لمن ارتضی» سؤال شد: مراد چه کسانی هستند؟ فرمودند: «لا یشفعون إلا لمن ارتضی الله دینه».<sup>۶۷</sup>

۵. «أمن حقّ علیه کلمة العذاب أفانت تتقد من فی النار».<sup>۶۷</sup>

معتزله معتقدند فاسق یکی از کسانی است که عذاب بر آنها حتمی شده است؛ لذا پیامبر اکرم ﷺ نمی‌تواند او را به وسیله شفاعت از آتش خارج کند. قاضی عبدالجبار می‌گوید:  
الآیه تدل علی أن من أخیر الله تعالی أنه یعذبه لا یخرج من النار، فإذا صحّ أنه أخیر بذلك فی الفجار والفساق فیجب ذلك فیهم... ویدل ایضاً علی أنه لا یشفع لهم، لأنه لو شفّع لهم لوجب أن یکون منقذاً من النار وقد نفی الله تعالی عنه ذلك.<sup>۶۸</sup>

بررسی

به نظر می‌رسد این حتمیت عذاب صرفاً از آن کفار و مشرکان باشد، چون خداوند در مورد آنها فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ یَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا يَهْدِهِمْ طَرِيقًا»<sup>۶۹</sup> و «إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن یَشَاءُ»<sup>۷۰</sup> و بر عکس در مورد غیر آنها (کفار و مشرکان) یعنی مؤمنان می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنفُسَهُمْ لَا تَهِنُوا مِّن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذَّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»<sup>۷۱</sup> و «وَإِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ مَغْفِرٌ لِّلنَّاسِ عَلِيٌّ ظَلَمَهُمْ»<sup>۷۲</sup> و «و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء»<sup>۷۳</sup> (ذلک اشاره به شرک است). این آیات دلیل بر آن است که حتمیت عذاب برای مؤمنان نیست، گرچه مرتکب کبیره هم شده باشند.

مفسران نیز بر این معنا که آیه در مورد کفار و مشرکان است، تأکید دارند.<sup>۷۳</sup> زمخشری که خود یکی از بزرگان معتزله است، آیه مورد بحث را به صورت تلویحی در مورد کفار و مشرکان پذیرفته تا جایی که می‌گوید:

نزل استحقاقهم (کسانی که عذاب برای آنها حتمی است) العذاب وهم في الدنيا منزلة دخولهم النار حتى نزل اجتهاد رسول الله ﷺ وكذبه نفسه في دعائهم الى الايمان منزلة انقاذهم من النار...<sup>۷۵</sup>

زیرا این کفار و مشرکان هستند که نیاز به دعوت به سوی ایمان دارند و پیامبر اکرم ﷺ در این راه زحمت و مشقت فراوان متحمل شدند و حتی می‌خواستند کسانی را که به خاطر لجاجتهایی که از خود نشان می‌دادند عذاب برای آنها حتمی شده بود، نیز به اسلام و ایمان دعوت نمایند، اما خداوند می‌دانست این کار دیگر فایده ندارد، زیرا آنها تمام روزنها را به وسیله اعمال خود بسته بودند.

#### ب) دلیل عقلی

معتزله علاوه بر دلایل نقلی<sup>۷۶</sup>، برای اثبات مدعای خود مبنی بر اینکه شفاعت از آن مؤمنان با عمل است نه از آن مرتکبان کبائر، به دلیل عقلی نیز تمسک کرده‌اند. عمده دلیل آنها در این باب، قبیح بودن عقلی تخلف وعید (وعده عذاب به مرتکب کبیره و خوددش در جهنم) است. به این ترتیب، آنان شفاعت را برای مرتکب کبیره منتفی می‌دانند و می‌گویند:

خدای سبحان به مرتکب کبیره وعده کفر (وعید) داده است. پس اگر او را کفر ندهد، از وعید خود تخلف کرده است و در خیرش دروغ گفته است (المیاذ بالله) و این هر دو ناممکن است.<sup>۷۷</sup>

قاضی عبدالجبار در این باره می‌گوید: «إن الله توعده للعصاة بالعقاب... وأنه يفعل ما توعده عليه ولا يجوز عليه الخلف والكذب»<sup>۷۸</sup> وی همچنین می‌گوید:

شفاعت کردن کسانی که در حال فسق و پیش از آنکه توبه کنند از دنیا رفته‌اند، مانند شفاعت کردن کسی است که فرزند کسی را کشته و آن‌گاه در صدد کشتن خود آن شخص (پدر) برآمده است؛ همان‌گونه که این شفاعت ناپسند است، آن شفاعت هم ناپسند می‌باشد.<sup>۷۹</sup>

#### بررسی

در مورد تخلف از وعید و دروغ بودن خبر، بیان کردیم که وعید، حق خدا و مولی است و تخلف از آن در شرایطی نیکو و پسندیده است و همچنین گفتیم که وعید از انشا است نه از اخبار، تا صدق و کذب بر آن صدق کند. اما در مورد مثالی که قاضی آورده، باید بگوییم بهره‌مند شدن

طهر

از شفاعت، شرایطی دارد که باید مشفوع له آن را داشته باشد که یکی از آنها مورد رضایت قرار گرفتن پروردگار است.<sup>۸۰</sup>

شخصی که فرزند کسی را کشته، عفو و بخشش از جانب پدر در شرایطی نیکو و پسندیده است، اما اگر همین شخص در صدد کشتن پدر و دیگران است و روح طغیانگر و معصیت کار پیدا کرده باشد، عفو و بخشش در مورد او درست نخواهد بود، زیرا باعث تضییع حقوق دیگران و هرج و مرج در جامعه می‌شود. در مورد شفاعت نیز همین‌گونه است. اگر گناهی رسته علائق ایمانی به خداوند و روابط روحی با پیامبر ﷺ را پاره کند، مرتکب چنین گناهی از شفاعت بهره‌مند نخواهند شد.

بنابر بررسیهایی که در دلایل معتزله انجام گرفت، معلوم شد که هیچ کدام از ادله آنها بر مدعایشان دلالت نمی‌کند که شفاعت به مرتکبان کبائر نمی‌رسد و به مؤمنان با عمل اختصاص دارد.

#### ب) دیدگاه شیعه و اهل سنت

شیعه و اشاعره (اهل سنت) معتقدند که شفاعت به مرتکبان کبائر که به دلیلی نتوانسته‌اند

قبل از موت، توبه کنند، می‌رسد. شیخ مفید رحمته در این باره می‌گوید:

اتفقت الإمامية على أن رسول الله ﷺ يشفع يوم القيامة لجماعة من مرتكبي الكبائر من أمته و أن أمير المؤمنين عليه السلام يشفع في أصحاب الذنوب من شيعته...<sup>۸۱</sup>

سیدمرتضی رحمته نیز می‌گوید:

وشفاعة النبي ﷺ إنما هي في إسقاط عقاب المعاصي لا في زيادة المنافع، لأن حقيقة الشفاعة تختص بذلك من جهة أنها لو اشركت لكانت شافعين في النبي ﷺ إذا سئلنا في زيادة درجاته ومنزله.<sup>۸۲</sup>

شیخ طوسی رحمته نیز می‌نویسد:

... فلا خلاف بين الأمة أن للنبي ﷺ شفاعة وأنه يشفع؛ والشفاعة حقيقتها في إسقاط المضار دون زيادة المنافع والذي يدل على حقيقتها ما قلناه أنها لو كانت حقيقة في زيادة المنافع لكان الواحد منا إذا سئل الله تعالى أن يزيد في کمالات النبي ﷺ ورفع درجاته أن يكون شافعاً فيه و أحد من المسلمين لا يطلق ذلك لالفاظاً ولا معناً. و ليس لأحد أن يقول إنما لم يطلق ذلك لأن الشفاعة يراعى فيها الرتبة، والآخر لا يعتبر فيه

الرتبة، فما يعتبر فيه الرتبة يعتبر بين المخاطب و المخاطب دون ما يتعلق به الخطاب، لأن الواحد منا يقول لعلامه ألقى الأمير وألقى المحارس ويكون أمراً في الحالين، وإن كان من يتعلق به الأمر أحدهما على الرتبة والآخر دون الرتبة وكذلك لو اعتبر في الشفاعة الرتبة لوجب اعتبارها بين السائل و المسئول دون من تناوله الشفاعة.<sup>٨٣</sup>

سيد جرجانی می گوید:

اجمع الأمة على ثبوت اصل الشفاعة المقبولة له عليه الصلوة والسلام (و) لكن و هي عندنا لأهل الكبار من الأمة في اسقاط العقاب عنهم لقوله عليه الصلوة والسلام «شفاعتي لأهل الكبار من أمتي» فإنه حديث صحيح وقوله تعالى «واستغفر لذنبك وللمؤمنين و المؤمنات» أي ولذنب المؤمنين، لدلالة القرآنية السابقة.<sup>٨٤</sup>

امام ابو حفص می گوید:

والشفاعة ثابتة للرسل والأخيار في حق الكبار بالمستفيض من الأخبار.<sup>٨٥</sup>

ابن تیمیه نیز می گوید:

اجمع المسلمون على أن النبي ﷺ يشفع للخلق يوم القيامة بعد أن يسأله الناس ذلك وبعد أن يأذن الله في الشفاعة. ثم أهل السنة و الجماعة متفقون على ما اتفقت عليه الصحابة... أنه يشفع لأهل الكبار ويشفع أيضاً لعموم الخلق...<sup>٨٦</sup>

دلایل شیعه و اهل سنت

شیعه و اهل سنت به دلایلی چند برای اثبات دیدگاه خود مبنی بر اینکه شفاعت از آن مرتکبان کبار است تمسک می کنند. البته عمده دلیل آنها در این خصوص، روایاتی است که در منابع فریقین آمده است.

الف) احادیث

١. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «إنما شفاعة لأهل الكبار من أمتي»<sup>٨٧</sup>؛ «شفاعتي لأهل الكبار من أمتي».<sup>٨٨</sup>

٢. و نیز می فرماید: «لكل نبي دعوة مستجابة فتعجل كل نبي دعوته وإن اختبأت دعوتي شفاعة لأمتي وهي نائلة من مات منهم لا يشرك بالله شيئاً».<sup>٨٩</sup>

٣. همچنين می فرماید: «اعطيت خمساً... واعطيت شفاعة فادخرتها لأمتي فهي لمن لا يشرك بالله شيئاً».<sup>٩٠</sup>

٤. از امام صادق ع روایت شده که فرمود: «إذا كان يوم القيامة نشفع في المذنبين من شيعتنا، فأما المحسنون فقد نجاهم الله».<sup>٩١</sup>

٥. و همچنین از ایشان روایت است که فرمود: «المؤمن مؤمنان: فمؤمن صدق بعهد الله و وفى بشرطه وذلك قول الله عزوجل «رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه» فذلك الذي لاتصيه أهوال الدنيا وأهوال الآخرة وذلك ممن يشفع ولا يشفع له، ومؤمن كخامة الزرع تنوع أحياناً وتقوم أحياناً، فذلك ممن تصيبه أهوال الدنيا وأهوال الآخرة وذلك ممن يشفع له ولا يشفع».<sup>٩٢</sup>

یک شبهه

معتزله معتقدند همه احادیثی که در مورد شفاعت وارد شده، اخبار آحاد است و به حد تواتر نرسیده است. مسئله شفاعت که امری اعتقادی است نیز باید به وسیله احادیث علم آور (اخبار متواتر) به اثبات برسد، اما فرض بر این است که احادیث در این خصوص متواتر نیستند؛ لذا شفاعت مرتکب کبیره منتفی است.<sup>٩٣</sup>

بررسی

معتزله، هر مسئله ای را که مخالف یکی از اصول آنها باشد، اگر قابل تأویل باشد، به تأویل می برند و اگر قابل تأویل نباشد، به گونه ای مورد تشکیک قرار می دهند. از مسائلی که مورد تشکیک آنان قرار گرفته، همین مسئله شفاعت (شفاعت مرتکب کبیره) است که آن را با اصل مخلد بودن فاسق و مرتکب کبیره در جهنم، مخالف می دانند؛ لذا آیات شفاعت را به گونه ای تأویل نموده اند (چنان که ملاحظه کردید). اما در مورد احادیث می گویند چون احادیث در این زمینه به حد تواتر نرسیده است، شفاعت که امری اعتقادی است به وسیله آنها ثابت نمی شود. مسلمانان در خصوص این شبهه دو گونه پاسخ می دهند:

۱. در حوزه اهل سنت، بسیاری از علمای اهل سنت بر متواتر بودن احادیث شفاعت (شفاعت مرتکب کبیره) تأکید دارند. از جمله آنها سبکی در *شفاء السقام*، قاضی عیاض در *الشفاء بتعریف حقوق المصطفی*، و ابن عبدالبر در دو کتابش *التمهید والاستدکار* است.<sup>۹۴</sup>

اما در حوزه شیعی، این امر به طور جدی مورد پذیرش قرار گرفته است و هیچ کس در خصوص احادیث شفاعت چنین تشکیکی نکرده است. صرف نظر از تواتر احادیث در حوزه اهل سنت، می‌گوییم: وجود احادیث در منابع فریقین در خصوص شفاعت مرتکبان کبیره، حداقل ما را به تواتر معنوی می‌رساند؛ زیرا هیچ انگیزه‌ای در مورد تبانی بر کذب وجود ندارد.<sup>۹۵</sup>

۲. بر فرض اینکه احادیث در مورد شفاعت، اخبار آحاد باشد، در مورد عدم پذیرش آنها بین علما، اتفاق رأی وجود ندارد. برخی خبر واحد را پذیرفته‌اند و آن را مصداقی از «علم عادی» می‌دانند.<sup>۹۶</sup> برخی دیگر آن را نپذیرفته‌اند<sup>۹۷</sup> و برخی دیگر تفصیل قائل شده‌اند.<sup>۹۸</sup>

بنابراین نمی‌توان به طور قطع، یکسره آن را رد کرد. به نظر می‌رسد خبر صحیح از پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام گرچه به حد تواتر نرسد، اطمینان‌آور است (اگرچه باعث علم قطعی صد در صد نشود) و عقلاً بر چنین خبری ترتیب اثر می‌دهند.

### (ب) دلیل عقلی

برای اینکه این دلیل روشن شود، لازم است چند مقدمه را ذکر کنیم:

۱. شفاعت مسئله‌ای عرفی است نه یک اصطلاح؛ عرف هم آن را به معنای وساطت و ضمیمه کردن شخص یا چیزی با چیز دیگر برای جبران نقصان و کمبودها به کار می‌برد. این مسئله هم در اذهان بت‌پرستان بوده و هم در اذهان اهل کتاب و هم در اذهان مسلمانان بوده است. البته کفار بتها را ضمیمه خود و اعمال خود می‌کردند که این فکر درست نیست، زیرا بتها صلاحیت این کار را ندارند: «*فما تنفعهم شفاعة الشافعين*».<sup>۹۹</sup>

همچنین اهل کتاب معتقد بودند و می‌گفتند: «ما فرزندان پیامبرانیم و پدرانمان شفاعتمان خواهند کرد» و این وسیله‌ای برای ارتکاب جرائم و ترک وظایف شده بود، و لذا خداوند آنها را از چنین شفاعتی ناامید ساخت: «*والقوا يوماً لاجزى نفس عن نفس شيئاً ولا يقبل منها شفاعتة*».<sup>۱۰۰</sup>

مسلمانان هم رسول خدا ﷺ و صالحان را شفیع خود می‌دانند و آنها را ضمیمه اعمال خود می‌کنند تا باعث نجات و جبران کمبودهای آنها شوند. عرف هرگز شفاعت را به معنای رفع درجه و ازدیاد به کار نمی‌برد.

۲. این شفاعت برای گناهان کوچک نیست، زیرا خداوند در مورد آنها فرموده: اگر از گناهان بزرگ دوری کنید، گناهان کوچکتان خود به خود بخشیده می‌شوند.<sup>۱۰۱</sup>

۳. همچنین این شفاعت برای گناهی که بعد از آنها توبه کرده‌اند، نیست؛ زیرا خداوند این گناهان را به وسیله توبه مورد بخشش قرار می‌دهد: «*وهو الذى يقبل التوبة عن عباده ويعفو عن السيئات*».<sup>۱۰۲</sup>

بنابراین نتیجه می‌گیریم که شفاعت برای گناهی است که خداوند برای آنها مجازات قرار داده (یعنی گناهان کبیره)، اما با توجه به عظمت رسول خدا ﷺ که همواره به فکر گناهکاران امت خود بود، خداوند این مقام یعنی مقام شفاعت را به او داد تا بتواند امت خود را که به نحوی نتوانسته‌اند در دنیا توبه کنند، مورد شفاعت خود قرار دهد. امید است که این شفاعت نصیب ما هم شود.

آمین.



بی نوشتها:

۱. فجز: ۳.
۲. خلیل بن احمد الفراهیدی، کتاب العین، تحقیق، الدكتور مهدی المخزومی، مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۶۰.
۳. الراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴، ص ۲۶۳.
۴. رسائل المرتضی، ج ۲، ص ۲۷۳.
۵. للقاضی عضدالدین الایجی، السید الشریف علی بن محمد الجرجانی، شرح المواقف، بی نا، بی تا، ص ۳۱۲.
۶. این مطلب در مبحث دیدگاهها به طور تفصیلی بیان شده است.
۷. قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة، مکتبه وهبه، ۱۳۸۴، ص ۶۸۸.
۸. همان، ص ۶۹۰.
۹. در مورد حد و حقیقت ایمان در میان علمای مسلمان چهار دیدگاه وجود دارد: ایمان همان تصدیق قلبی است (جعفر سبحانی، معادشناسی در یرتو کتاب سنت و عقل، ترجمه علی شیروانی، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۰، ص ۱۶۶-۱۶۷). ایمان همان تصدیق کردن با قلب و زبان است (علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجمید الاعتقاد، تحقیق، حسن زاده آملی، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷، ص ۲۷۰). ایمان همان اقرار به زبان است (ابن حزم الظاهری، الفصل فی الملل والاهواء والنحل، مطبعة محمد علی صبیح، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۲۰۶). ایمان عبارت است از اقرار به زبان و باور قلبی همراه با عمل (انجام دادن طاعات و دوری از چیزهای قبیح و ترک چیزی که از آن نهی شده است). بنابراین دیدگاه، عمل عنصری اساسی و حقیقی در قوام ایمان است (دیدگاه معتزله، شرح الاصول الخمسة، ص ۱۳۹).
۱۰. قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة، ص ۱۳۵-۱۳۶.
۱۱. بقره: ۲۷۷؛ یونس: ۱۰؛ هود: ۲۳؛ کهف: ۳۰.
۱۲. توبه: ۱۱۹.
۱۳. طه: ۱۱۲.
۱۴. بقره: ۱۷۸.
۱۵. علامه مجلسی، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء بیروت، ۱۴۰۳، ج ۶۶ ص ۱۶؛ مسلم بن الحجاج النیسابوری، صحیح مسلم، دار الفکر بیروت، بی تا، ج ۱، کتاب الایمان، باب من مات لایشکر... ص ۵۳.
۱۶. بقره: ۴۸.
۱۷. قاضی عبدالجبار، متشابه القرآن، دارالنصر للطباعة، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۹۰-۹۱.
۱۸. زمخشری، الکشاف، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۲۷۹.
۱۹. این روایت در منابع فریقین آمده که بعداً در مورد آن بحث خواهیم کرد.
۲۰. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۱۳-۲۱۴.
۲۱. تفسیر طبری، ج ۲، ص ۳۳.

طبری

سال هفتم - شماره ۲۵ - بهار ۱۳۸۷

۵۲

۲۲. تفسیر القرطبی، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۰.

۲۳. محمد بن جریر الطبری، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، دارالفکر بیروت، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲۴. جمال الدین عبدالرحمن بن علی الجوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق، محمد بن عبدالرحمان، دارالفکر بیروت، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۷۷.

۲۵. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، دارالمعرفة بیروت، ۱۴۱۲.

۲۶. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، تحقیق الشیخ حسین الاعلمی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۳۶؛ سلیمان بن الاثعث السجستانی، سنن ابی داود، تحقیق سعید محمد اللحام، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۳۷؛ صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۴۵؛ صحیح ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴؛ الامام احمد بن حنبل، مسند احمد، دار صادر، بیروت، بی تا، ج ۳، ص ۲۱۳ و... .

۲۷. بقره: ۲۵۴.

۲۸. فصلت: ۷۶.

۲۹. تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۲۸۴.

۳۰. تفسیر طبری، ج ۳، ص ۸.

۳۱. رک: دلائل الاعجاز فی القرآن، شیخ عبدالقاهر جرجانی، ص ۲۴۳ و ۲۴۶.

۳۲. لقمان: ۱۳.

۳۳. هود: ۱۸-۱۹.

۳۴. تفسیر فخر رازی، ج ۶، ص ۲۲۳.

۳۵. مدثر: ۴۸-۴۶.

۳۶. شعراء: ۹۶-۱۰۱.

۳۷. بقره: ۴۸.

۳۸. بقره: ۲۵۳.

۳۹. تفسیر طبری، ج ۳، ص ۸۷.

۴۰. غافر: ۱۸.

۴۱. متشابه القرآن، ج ۲، ص ۶۰.

۴۲. بقره: ۲۷۰.

۴۳. انبیاء: ۲۸.

۴۴. تفسیر زمخشری، ج ۳، ص ۴۲۱-۴۲۲.

۴۵. لقمان: ۱۳.

۴۶. بقره: ۲۵۴ (و با توجه به اینکه قاضی این جمله را از بقیه جملات آیه جدا کرده و آن را مبتدا و خبر گرفته است).

۴۷. انعام: ۸۲.

بررسی آیات شفاعت از دیدگاه فریقین

۵۳

۴۸. لقمان: ۱۳.  
 ۴۹. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۴.  
 ۵۰. نساء: ۱۶۸.  
 ۵۱. اعراف: ۴۴-۴۵.  
 ۵۲. هود: ۱۸-۱۹.  
 ۵۳. شعراء: ۹۶-۱۰۱.  
 ۵۴. حج: ۷۱.  
 ۵۵. رعد: ۶.  
 ۵۶. زمر: ۵۳.  
 ۵۷. نساء: ۴۸.  
 ۵۸. شیخ طوسی، التبیان، ج ۹، ص ۶۵؛ ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۱۰، ص ۷۷؛ اوسى، روح المعانی، ج ۲۴، ص ۵۹؛ طبری، تفسیر طبری، ج ۲، ص ۳۳؛ ابن جزى، التسهیل لعلوم التنزیل، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۸؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق لجنة من العلماء، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۴۳۳.  
 ۵۹. رک: تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۳۲؛ شیخ طوسی، التبیان، ج ۹، ص ۶۵.  
 ۶۰. انبیاء: ۲۸.  
 ۶۱. متشابه القرآن، ج ۲، ص ۴۹۹.  
 ۶۲. زمر: ۷.  
 ۶۳. طه: ۱۰۹.  
 ۶۴. زمخشری هر دو احتمال را در مورد «من» ذکر کرده است (تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۵۵۴).  
 ۶۵. تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۲۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۲۸۱؛ تفسیر فخر رازی، ج ۲۲، ص ۱۶۰؛ و...  
 ۶۶. الجوزی، نورالثقلین، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۴۳۳.  
 ۶۷. زمر: ۱۹.  
 ۶۸. متشابه القرآن، ج ۲، ص ۵۹۲.  
 ۶۹. نساء: ۱۶۸.  
 ۷۰. همان، ۴۸.  
 ۷۱. زمر: ۵۳.  
 ۷۲. رعد: ۶.  
 ۷۳. نساء: ۴۸.  
 ۷۴. طبری، تفسیر طبری، ج ۲۳، ص ۲۴۶؛ شیخ طوسی، التبیان، ج ۹، ص ۱۷؛ ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۷، ص ۱۱؛ قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۲۴۴؛ فیض کاشانی، التفسیر الصافی، تحقیق الشیخ حسین

الاعلمی، مکتبه الصدر، تهران، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۳۱۸؛ محمد بن علی بن محمد الشوکانی، فتح القدر، عالم الکتب، بی تا، ج ۴، ص ۴۵۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۹۲؛ طباطبائی، المیزان، ج ۱۷، ص ۲۵۰؛ و...  
 ۷۵. تفسیر زمخشری، ج ۳، ص ۳۹۳.  
 ۷۶. دلایل نقلی آنها را از قرآن نقد و بررسی کردیم، اما آنان از روایات دلیلی را بر مدعای خود نیاورده‌اند، زیرا روایات بر عکس، عقیده آنها را سست و بی‌بایه می‌کند، چون خواهیم گفت که در روایات، شفاعت از آن مرتکبین کبائر دانسته شده است. ما این روایات را در بخش بعدی خواهیم آورد.  
 ۷۷. عبدالرحمن الأیجی، المواقف فی علم الکلام، ج ۸، ص ۳۷۶.  
 ۷۸. شرح الاصول الخمسة، ص ۱۳۵-۱۳۶.  
 ۷۹. همان، ص ۶۸۸.  
 ۸۰. مانند آیه «وکم من ملک فی السماوات لا تغنی شفاعتهم شیئاً الا من یأذن الله لمن یشاء ویرضی» نجم: ۲۶ و آیه «ولا یشفعون الا لمن ارتضی» انبیاء: ۲۸.  
 ۸۱. شیخ مفید، اوائل المقالات، تحقیق ابراهیم الانصاری الزنجانی، دار المفید، بیروت، ۱۴۱۴، ص ۴۷.  
 ۸۲. سیدمرتضی، رسائل المرتضی، تحقیق السیداحمد الحسینی، دار القرآن الکریم، قم، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۱۷.  
 ۸۳. شیخ طوسی، الاقتصاد، منشورات مکتبه جامع چهلستون، طهران، ۱۲۶-۱۲۷.  
 ۸۴. للقاضی عضدالدین الإیجی، السیدالشریف علی بن محمد الجرجانی، شرح المواقف، ص ۳۱۲.  
 ۸۵. شرح العقائد النسفیة، ص ۱۴۸.  
 ۸۶. مجموعه الرسائل لابن تیمیة، مطبعة المنار بمصر، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۱۰.  
 ۸۷. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه المدرسین، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۵۷۴، ج ۴۹۶۳، ۴۹۶۴؛ الشیخ الحر العاملی، وسائل الشیعة، تحقیق عبدالرحیم الربانی الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۱۵، ص ۳۳۴، ج ۲۰۶۶۸، ص ۳۳۵، ج ۲۰۶۷۵.  
 ۸۸. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۳۶، کتاب السنة، باب فی الشفاعة، ج ۴۷۳۹؛ محمد بن عیسی الترمذی، سنن الترمذی، تحقیق عبدالوهاب، عبداللطیف، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۵۳۹، کتاب صفة القيامة، باب ما جاء فی الشفاعة، ج ۲۴۳۵، (وی در مورد این حدیث می‌گوید: «حدیث حسن صحیح غریب من هذا الوجه») و ج ۴، ص ۵۴۰، کتاب صفة القيامة، باب ما جاء فی الشفاعة، ج ۲۴۳۶؛ محمد بن یزید القزوی، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر، بیروت، بی تا، ج ۲، ص ۱۴۴۱، کتاب الزهد، باب ذکر الشفاعة، ج ۴۳۱۰؛ ابن حبان در صحیح خود، ج ۱۴، ص ۳۸۶-۳۸۵؛ حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۶۹ وی می‌گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه» و...  
 ۸۹. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۰، ج ۴۳۰۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۳۸، ج ۲۶۷۲، وی می‌گوید: «هذا حدیث حسن صحیح»؛ امالی شیخ طوسی، ص ۲۸۰، ۶۶/۸۱۵ (با کمی تفاوت).

۹۰. مستند احمد، ج ۱، ص ۳۰۱؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۸، ص ۲۵۸.
۹۱. مجار الانوار، ج ۸، ص ۵۹.
۹۲. الشیخ الکلینی، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیة، طهران، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۴۸، ج ۱.
۹۳. قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة، ۷۶۹-۷۷۰.
۹۴. جعفر الکنانی، نظم المتناثر من الحديث المتواتر، تحقیق شرف حجازی، دار الکتب السلفیة، مصر، بی تا، ص ۲۳۴-۲۳۵.
۹۵. این مسئله یکی از مواردی است که به عکس توهم ذہبی که فکر شیعه را مأخوذ از فکر معتزله می داند، شیعه در جهت مخالف معتزله قرار دارد، لذا هیچ داعی بر کذب وجود ندارد.
۹۶. آیت الله خوئی، البیان، ص ۳۹۸؛ آیت الله معرفت، التفسیر والمفسرون، ترجمه علی خیاط، ج ۲، ص ۲۲-۲۳؛ احمد محمد شاکر، الباحث الحثیث، شرح اختصار علوم الحدیث، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۳، ص ۳۷.
۹۷. شیخ طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۴؛ علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱۲، ص ۲۶۲.
۹۸. آیت الله جوادی آملی، تسنیم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۸.
۹۹. مدثر: ۴۸.
۱۰۰. بقره: ۴۸.
۱۰۱. نساء: ۳۱.
۱۰۲. شوری: ۲۵.

طهر